

ما این جریان عظیم ایدئولوژیک را در محافل بورژوازی ملاحظه میکنیم و پشت کردن به زمین خاکی و فرقه شدن در بررسی های روانی و جستجوی و همای عارفانه از در اوشر شرق، از مذهب و غیره. این نشانه بسیار مهمی است که تا بحال چندین بار در تاریخ بشریت پیش آمده و احساس خام فروب جوامع مربوطه را بیان میکند. رفقا: دلیل آنکه استدالات مخالفین ما مطاقتا اسفناک، آری حتی کوچک و سطحی هستند، درست همین است. آنها مهمترین چیز را نمی بینند، آنها سردرگمی فوق العاده بزرگ و تضادهای کلان و تکان دهنده را که اکنون در مقابل تمامی بشریت قرار گرفته نمی بینند. آنان از لمس آن سئوالاتی که امروزه با تمامی ابعاد سترگشان در مقابل بشریت قد علم کرده اند، عاجزند: آنها شبیه به توله سگ هایی هستند که مچپای ما را گاز میگیرند ولی نمیتوانند غولی را که با بالهایش بگونه ای چنین دهشتناک، به تمامی جهان پر می کشد، بفهمند. و حتی زمانیکه خود شانرا بجا نزدیک میکنند و میگویند بخاطر یک چیز جزئی ما را گاز بگیرند - مثلا بخاطر سیاست اقتصادی جدید و غیره - در همان زمان هم اینها کمترین تحلیل درست از آن چیزی را که در واقعیت میگذرد، بدست میدهند، بلکه اصیال مغفی و درونی شانرا آشکار می سازند. بسک ضرب المثل آلمانی خیلی بد رستی میگوید: "آرزو پدر اندیشه است" آنچه را که تو آرزو میکنی در یک تحلیل مانند ای، تحلیل عینی منطقی آنچه که در واقعیت میگذرد، قرار میدهی. در اینجا هم عینا همان اتفاق می افتد. زمانیکه مخالفین ما میگویند که کمونیزم در روسیه به ورشکستگی کشیده است، این موضوع را با چه استدلالی میگویند؟ با اینکه ما روابط سرمایه داری داریم، کاملا درست است، این روابط کاملا موجودند. اما در بین عناصر سوسیالیستی اقتصادی ما و بین خواست فعال ما که در خط تکاملی عناصر سوسیالیستی در حرکت است و مناسبات سرمایه داری، نبردی دائمی در جریان است. چه کسی در این رد پروز خواهد شد؟ آنها فکر میکنند و میگویند: ما مایلیم که سرمایه پروز بشود. بلی اینرا این چنین در قالب کلمات میپزند: سرمایه پروز شده است. کجاست نده و چه کسی گفته که این نبرد و فرجام تاریخی آن تماما و قطعا بنفع مردان نسیببایان رسیده؟ چه کسی گفته که اقتصاد سوسیالیستی ما تا ابد در حال پیش روی است و هیچگاه بر علیه این عناصر اقدام نخواهد کرد؟ کجا هستند آن استدالاتی که بره این امر صحبت میکنند؟ از بی رمقی اروپا در جاییکه دستمزد

ها رویکاهشاند، در حالیکه پیش ما شروع بیبالا رفتن می کنند، از درهم شکستن روشنفکران در آلمان و اطریش و غیره که در شرف انجام است، مطلب دیگری ناشی میشود، احتمال خیلی بزرگتر یک دورنمای کاملاً دیگری: باین معنا که روسیه شوراهها درحین اینکه بیامی خیزد تبدیل بیک امریکای جدید، نه بمعنای بورژوازی کلمسه و نه بمعنای پرولتری آن خواهد شد، هرچنگی خواه نظامی، انقلابی یا اقتصادی با ریسک توأم است، اما هرکس که تحت شرایط نبرد خسود را بشکست محکوم میکند، پیروزی نصیخواهد، هرکس حالا میگوید که همه چیز از دست رفته و اینکه مردان نپ ما را خواهند بلعید، او خواهان پیروزی همین مردان نپ است، این است دلیل آنکه چرا آن استدالات، حتی از همین نقطه نظر هم بچه گانه و مسخره بنظر میآیند، حال آنکه از نقطه نظر دورنمای عمومی و وظایف بزرگ کنونی کاملاً رقت آورمی باشند، اما جوابهایی موجود هستند که آدم باید آنها را بحساب بیاورد، گرچه آنها از عمیقترین عدم تفاهم برای خصوصیات ویژه ای که در روند انقلاب حاصل میگرددند، ناشی میشوند و در یک سری از استدالات تکمیل کننده علیه ما بیان خود را می یابند، استدالاتی که تمام آنها، همانگونه که من سعی در اثبات آن خواهم کرد، بر پایه کاملاً غلطی استوار هستند.

حالا می پردازم به تحلیل یک دعوی مخالف ما، که ما را به موضوع سخنرانی امروز خیلی نزدیک میکند - چه تمام آنچه را که من تا بحال گفتم، تا حدودی یک نوع مقدمه بود - و از سوی دیگر از اشتباهات اصلی مخالفین سیاسی ما پرده برخواهد گرفت، که خارج فوق العاده عظیم انقلاب کارگری را نشان میدهند و بالاستناد باین مخارج در اثبات امکان ناپذیری انقلابی با خصالت سوسیالیستی در مملکتی همانند روسیه میکوشند.

من نمیخواهم در اینجا بآنچه که در مورد شر در ادبیات ما خیلی بکثرت صحبت و نوشته شده بسنده کنم و هم چنین نمیخواهم آن استدالات بغایت مهم را بشکافم که باین میانجامد، که نمیتوان روسیه را از ارتباط تنگ واز چرخش عام اقتصاد جهانی و هم چنین از اروپای غربی جدا کرد، که انقلاب ما فقط بخشی از انقلاب اروپا نیست، باین جانب مسئله که بقدر کافی روشن شده است، نصیبر از من، بلکه میخواهم مسئله را از جانب دیگری توضیح دهم، من میخواهم اینجا این تزا را مطرح کنم که حریف در استدالاتش علیه ما بیک قیاس با انقلاب بورژوازی روی میآورد، مقایسه ای که او

صحیح میدانند، ولی ماهیتاً تحت هیچ شرایطی بمثابه دلیل نمیتواند مورد قبول قرار گیرد. من اثبات خواهم کرد که انقلاب پرولتاریائی نه فقط بخاطر محتوی طبقاتی اش از انقلاب بورژوائی منکس میگذرد، بلکه در تمام حرکتش خصوصیات ویژه‌ای دارد و ناگزیر در هر مملکتی را خواهد بود که هرگونه قیاسی را بین انقلاب بورژوائی و انقلاب پرولتاریائی از بین می‌برد. مخالفین ما چنین می‌اندیشند: شکل کلاسیک انقلاب بورژوائی را در نظر بگیریم، فرض کنیم انقلاب کبیر فرانسه، خواهیم دید چگونه طبقه جدید بورژوازی رژیم فتودال-اریایی را سرنگون کرد. البته در این جنگ داخلی و اخلالی تلفات و مخارجی را تحمل کرد، اما جراحات این انقلاب بورژوائی نسبتاً کوچک بودند و کشور توانست زود و سریع سلامتی اش را بازیابد و سرپا بیستد. اما انقلاب روسیه بروشنی تمام نشان داد که در در زایمان مخارج جنگ داخلی، بسی تجربه‌ی و عدم کاردانی حاکمین جدید بقدری عظیم بودند، که گواهی فقری که خود حاکمین جدید در روسیه بخورد دارند، خود دلیل ناپختگی و عدم آمادگی کشور است. من این تئوری را اینجا مطرح میکنم که هر انقلاب پرولتاریائی در هر مملکتی، یعنی در یک کشور کاملاً تکامل یافته سرمایه داری، خود را از نقطه نظر مخارج از هر انقلاب بورژوائی تا حد غیر قابل تصویری متمایز خواهد نمود و این در وهله اول از آنجا ناشی میشود که هر جامعه نوین سوسیالیستی در بطن جامعه سرمایه داری کهنش بشیوه کاملاً دیگری بوجود میآید تا جامعه سرمایه داری از درون جامعه سرواژ فتودال.

تئوری مارکس که توسط مخالفین ما بایک میل و علاقه مغرطی نقل میگرد و معروف است که میگوید، هیچ جامعه نوینی جایگزین جامعه کهن نخواهد شد، تا زمانیکه در بطن مناسبات کهنه و در درون جامعه قدیم عناصر جامعه نوین قوام نیافته باشند. و از آنرو هنگامیکه بلشویکهای روسیه دست اندر کار انقلاب ظاهر پرولتاریائیشان شدند، در واقع میشود گفت به آزمونی دست زدند که زایمان جنینی نرسیده را می‌مانست کسی نه در ماهنهم بل در دومین ماه متولد شده، از آن هیچ کاری بر نمیآید. اینسبب اصلیترین استدلال مخالفین سوسیالیست مومکرات ماست.

من توجه شما را باین نکته اول جلب میکنم که بنظر من عمده ترین نکته می‌نماید. بگذرید شاهد کنیم که چگونه سرمایه داری در درون روابط کهنه سرواژ فتودال بوجود میآید و چگونه سوسیالیسم در بطن سرمایه داری بوجود میآید. اگر سؤال را

این چنین طرح کنیم، آنگاه تفاوت عمیق این دو نوع بالندگی بصورتی کاملاً آشکار و دقیق روشن خواهد شد. همانسان که سوسیالیسم در درون روابط سرمایه‌داری می‌بالد، بهمان صورت نیز سرمایه‌داری در درون رژیم سرواز - فتودال بالندگی است، اما جان کلام درست در چگونگی این بالندگی است. این تفاوت، تفاوتی اساسی و بنفایت عمیق است. مخالفین ماکه به مارکسیست بودن نشان غره هستند، متوجه این نکته نیستند. حتی چنین سئوالی را هم مطرح نمیکنند، اما وقتی که مالین سئوال را طرح کنیم، بلافاصله این اختلاف را می‌بینیم، بدیهی است تنها در صورتی که بخواهیم آنها را به بینیم، جامعه سرمایه‌داری به‌شابه یک کلیت، از سر تا پا در بطن جامعه فتودال بوجود می‌آید. حتی در زمان سلطه رژیم فتودال بورژوازی در کارخانه‌ها، طبقه فرمانده محسوب می‌گردد، در حالیکه طبقه کارگر در کارخانه‌ها در زیر فرمان بورژوازی قرار داشت. جامعه سرمایه‌داری را بصورت یک فرد بان میتوان تصور کرد که در رأس آن بورژوازی حکمران و در وسط آن مهندسیین، استادکاران و کارگران کارآموز قرار دارند، و در پائین آن بخش کارگران خرد ماهر جای دارند. تمام این سلسله مراتب اجتماعی همراه با فرمانده هانش در رأس، در درون رژیم فتودال بالیده است.

بورژوازی در کارخانه‌ها و مانیفستورها در لطف سلطه سیاسی رژیم زمین‌داران فتودال، طبقه کارگر فرمان میراند. حال از خود بپرسید که آیا چنین وضعی حتی در کشوری که در آن سرمایه‌داری به آخرین حد تکاملش رسیده باشد و آینه‌ده ای نداشته باشد، ممکن است؟ از خود بپرسید که آیا وضعیتی قابل تصور است، که در درون جامعه سرمایه‌داری، حتی در یکی از انکشاف یافته ترین آنها، جامعه ای که با آخرین حد تکاملش نائل گشته باشد، همانگونه که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری رشد کردند، مناسبات تولیدی سوسیالیستی هم بعنوان یک مجموعه رشد نمایند؟ آنگاه فوراً - برایتان واضح خواهد شد که چنین فرضی بصورتی مضاعفی معنی بگل پوچ است، زیرا که تحت مناسبات تولیدی سوسیالیستی طبقه کارگر خود می‌بایست بعنوان فرمانده در رأس قرار گیرد، یا در غالب نماینده اش و یا در غالب بهترین بخش خود یا در غالب رأس خود - یعنی حزب - یا بیک شیوه کاملاً دیگری، که در این مورد این فرقی ندارد. اما کاملاً واضح است که نشانه اصلی سامان سوسیالیستی جامعه‌سازمان

مرحله گذار اینست که طبقه کارگر زیر پوسته جامعه کهن بر مناسبات تولیدی فرمان براند. آیا میتواند چنین چیزی وجود داشته باشد یا نه؟ طبیعی است که چنین چیزی در تکامل یافته ترین کشور سرمایه داری هم نمیتواند موجود باشد، برای این که چطور میتواند آدم یک رژیم سرمایه داری را در نظرش مجسم کند که طبقه کارگر در کارخانه های آن فرماندهی داشته باشد؟ چگونه آدم میتواند برای خودش رشد یافته ترین اندامواره سرمایه داری را مجسم کند که در آن طبقه کارگر بعنوان هدایت کننده تولید مافوق طبقه دیگری قرارگیرد؟ چنین فرضهایی احمقانه میباشند. این حماقت معضراتی است که آدم یک چنین امکانی را حتی فقط برای یک ثانیه هم کمشده بپذیرد. از این مطالب چه چیز مستفاد میشود؟ از آن این نتیجه حاصل میشود که بالندگی، تولد و شکل گیری جامعه سرمایه داری در درون جامعه فئودالی و بالندگی جامعه سوسیالیستی در درون جامعه سرمایه داری دو چیز کاملاً متفاوت هستند.

در حالیکه سرمایه داری کاملاً در درون جامعه کهنه رشد میکند، سوسیالیسم نمیتواند تحت هیچ شرایطی با پیشتاز فرمانده اش، در درون یک جامعه سرمایه داری، اگر چه تکامل یافته ترین آن، تماماً ریشه یابد. این یک تفاوت ماهوی و اصولی است که توسط هیچیک از مخالفین ماحتی به بحث هم گذاشته نشده است.

ولی از این امر نتایجی حاصل میشود که من بعداً در پائین در باره آنها صحبت خواهم کرد. از این امر قبل از هر چیز فرق زیرین حاصل میگردد. اگر بورژوازی بر علیه طبقه مالکان قد علم میکند، طبقه استثمار شده نیست، هنگامیکه او رژیم فئودالی را سرنگون میکند، بمشابه طبقه ای پیش میرود که بوسیله قدرت سیاسی ملاکان به تنگنا رانده شده است. بورژوازی در جامعه فئودالی طبقه استثمار شده نیست، در حالیکه طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری طبقه استثمار شده است، این احتیاج باثبات ندارد، برای آنکه هرگز اینرا میداند. از این امر وضع دیگری نیز بدست میآید، کمخود را کاملاً به ماهیت مسئله نزدیک میکند از این اختلاف خیلی عمیق، خصوصیت زیرین ناشی میشود: بورژوازی در درون جامعه فئودالی طبقه ای از نظر فرهنگی سرکوب شده نیست، برعکس، بورژوازی در جامعه فئودالی در زیر لثاف قدرت سیاسی فئودالیها و ملاکین از نظر فرهنگی بر مراتب بالاتر از آن هائیت است که توسط وی سرنگون میگردد. بورژوازی که در شهرها رشد میکند در مبارزه اش علیه ملاکانی

که بر رندگی روستایی تکیه دارند، با تجهیزات کامل و با آگاهی و با آگاهی کامل و علم به پیش می‌تازد و نیروهای فرهنگی و کار آزموده ای در اختیارش قرار دارند. بورژوازی اسکان یافته در شهرها، نیرومند ترین وسائل مناسبات سرمایه داری کالسی رشد یافته و یعنی پول را در دست دارد. بورژوازی همانا تحت سلطه ملاکین فئودال سرمایه را انباشت میکند و با این سرمایه تمام عصاره فرهنگی جامعه موجود را، آیسنا تحت نظام فئودال مالک فئودال آقای واقعی مدرسه است و با انحصارگر تعلیم تربیت؟ البته که فئودال نیست. زیر لطف فئودالی، کارگرفتی، استاد کار و محقق آزمایشگاه همه تحت نظارت و کنترل و در دست طبقه جدید یعنی بورژوازیست که قدرت سیاسی را هنوز در دست ندارد ولی یک قدرت فرهنگی درجه یک شده است و سطح فرهنگش بر مراتب بالاتر از طبقه ایست که او مجبور به سرنگونیش میباشد.

این با ضرورتی آهنین از دو نوع مختلف بالندگی جامعه - جامعه سرمایه داری در چهار چوب فئودالی و جامعه سوسیالیستی در چهار چوب سرمایه داری - حاصل میگردد. آیا چیزی شبیه باین در پیش طبقه کارگر، که در چهار چوب جامعه سرمایه داری رشد میکند، یافت میشود؟ نه و نمیتواند هم وجود داشته باشد. پاره بعضی است اگر فرض کنیم که در یک جامعه سرمایه داری حتی در عالی ترین و تکامل یافته ترین آن، طبقه کارگر بتواند از نقطه نظر سطح فرهنگی بالاتر از بورژوازی ایگه توسط وی سرنگون خواهد شد، قرار بگیرد. این امر باین دلیل ساده غیر ممکن است، زیرا بورژوازی طبقه حاکمه ایست که طبقه کارگر را از نقطه نظر اقتصاد سیاسی و در نتیجه فرهنگی هم در وابستگی برده واری نگهدارند. این ادعا کاملاً سخفه و بی معنی است که طبقه کارگر در چهار چوب جامعه سرمایه داری بتواند خود را بسطحی ارتقا دهد، که بالاتر از سطح فرهنگی بورژوازی باشد. طبقه کارگر درست بهمین علت طبقه ای سرکوب شده می باشد و درست از این جهت بی گیرترین طبقه انقلابی است، برای آنکه در همه عرصه ها سرکوب میشود. و اگر توسط چند تائی مارکسیست و محقق نیمه مارکسیست مثل بوگدانوف (۱) این تز طرح میشود که اتوماتیسم تکامل سرمایه داری خود باین منجر میشود که کارگران مدام روشنفکرتر و غیره میشوند، و این بمشابه

دلیل برای رد این تزارانه میشود که من اینجا مطرح میکنم یک اشتباه بسیار بزرگ است و برای آنکه اینجا چیزهای کاملاً متفاوتی باهم عوضی گرفته میشوند .

آیا پرولا-اریا از نظر فرهنگی در طی تکامل ارتقا می یابد ؟ آری ارتقا می یابد . آیا برای تولید ماشینی کارگران روشنفکتری نسبت بزمان مانوفاکتور لازم اند ؟ البته نه ، اما در طول همین زمان هنگامیکه کارگر از کار دستی بسوی کار ماشینی گذارو برای همین منبایه مهارت ، نردستی و شناخت بیشتر و غیره دست یافت در ظرف همین مدت آن اقتضای که مافوق او قرار دارند ، مقدم بر همه روشنفکران فنی ، محبوب بودند به اطلاع از عناصر چهار عمل اصلی بکنده نکنند ، بلکه به ریاضیات عالی دست یابند . همه چیز بیک مرحله عالی ارتقا می یابد . کارگر از نقطه نظر فرهنگی رشد مینماید ولی اقتضای فرمانده باشدت به مراتب بیشتری رشد میکنند و ازین طریق سیادت خود و نقش لازم اجتماع ایشان را در روند تولید اجتماعی حفظ میکنند . رشد فرهنگی طبقه کارگر را بعنوان استدلال این امر طرح نمودن که طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری میتواند بیک قدرت از لحاظ فرهنگی بالاتر از طبقه ایکه توسط وی سرنگون میشود ، رشد یابد و می باید ، استدلال نیست و اگر هم آدمی نخواهد بعنوان استدلال بآن بنگردد ، استدلال اشتباهی است .

از نگرش مقایسه ای انواع پیدایش جوامع گوناگون و وضعیت مختلف طبقات یک چیز کاملاً قابل توجه دیگری بدست می آید .

من اینرا در نظر میگیرم : زمانیکه بورژوازی پورش خود را به رژیم فتووالی آغاز میکند ، بنعداد بسیار معدودی از فراریان طبقه قدیم نیاز دارد ، که بخدمت در آیند و در این نبرد بر علیه مملاکان او را یاری رسانند ، چه وی در چهارچوب جامعه فتووالی این نیرو های فرهنگی را از خود بیرون داده است ، اما طبقه کارگر چه ؟ طبقه کارگر در تمام کشورها - و نگرشی به جنبش های کارگری در تمام جهان اینرا ثابت میکند که افرادی را بمثابة رهبر برگزیده که از طبقات دیگر مقدم بر همه از روشنفکران بیرون آمده اند ، امری که احتیاج ناپذیر بود . هیچ حزب کارگری و سازمان سندیکائی نمیتوان یافت که فاقد قشری که در پست فرماندهی قرار دارد باشد ، قشری که از افرادی کسب از روشنفکران بورژوازی برنامهدارند ، تشکیل میشود . البته ، در این رابطه فرقی بین احزاب رفرمیستی و انقلابی وجود دارد ، اما حتی در احزاب انقلابی ، از جمله حزب کمونیستی

ما - و مانیازی به مخفی کردن این امر نداریم - يك قشر معین رهبری کننده وجود دارد که عمدتاً مرکب از افرادی است که از طبقه دیگری بیرون آمده اند . اینرا چگونه میتوان توضیح داد ؟ اینرا میشود از يك جریان خیلی ساده ، که من قبلاً در موردش برای شما صحبت کردم ، از سرکوب فرهنگی طبقه کارگر که قادر نبود ، به مانند بورژوازی ، تعداد کافی از رهبران را از خودش بیرون دهد ، توضیح داد . اما زمانیکه طبقه کارگر قدرت دولت را در دست بگیرد ، هنگامیکه او در مقابل ، ضرورت حکومت جامعه قرار گرفته میشود ، بدین ترتیب مجبور است انبوهی از همه نیروهای مکنه را برای اداره کارها و ارتقای وقتق امور و غیره از خودش بیار آورد و بنابراین کاملاً اجتناب ناپذیر است که از نیروهاییکه طبقه کارگر تعلق ندارند ، خوب باید ، بمقیاس وسیع و مقدار زیاد تری استفاده کند ، تا بورژوازی از کسانیکه از جامعه فنورالی بیرون آمده بودند ، شما ببینید که اینها چگونه منطقتاً یکی از دیگری منتج میگردد و چگونه منطقتاً یکی با دیگری مربوط میشود .

ماناگزیریمکه در مورد این قرینه سازی فرهنگی بحث کرده و به کنکاش بیشتری بپردازیم مسئله تفاوت اقتصادی این بالندگی را کنار بگذاریم و وقت خود مانرا روی این مسئله متمرکز کنیم که - همانطور که خواهید دید - در عرض چند دقیقه آینده بعنوان مسئله مرکزی تمام انقلاب سرپا خواهد کرد . تصور کنید که آدم میبایست این مسئله قرینه فرهنگی را مشروحتر بررسی کند . من این سؤال را بشیوه زیر بررسی میکنم ، من زمینه فرهنگی را به سه مسئله کوچکتر تقسیم میکنم که از حل آنها راه حل کل مسئله منتج میگردد .

من اسئولات ذیل را مطرح میکنم : مسئله اصول فرهنگ ، اولاً چه چیزهای جدیدی را فرهنگ عرضه خواهد کرد ووما تا چه حد این فرهنگ جدید اشاء یافته ، چه مقدار افراد را در برمیگیرد ، اگر میخواهیم اینرا بایک لغت خارجی بیان کنیم ، این مسئله گستردگی میدان فرهنگ است و سؤال سوم اینکه تا چه زرفائی این فرهنگ طبقاً پرورده شده است ، بزبان دیگر مسئله شدت این پروردگی . این اصول جدید ، من اینجاما بلم از نقطه نظر آن سه سؤال فرعی نحوه برخورد بورژوازی را در چهارچوب جامعه فنورالی و رفتار طبقه کارگر را در چهارچوب جامعه سرمایه داری در دستور کار قرار دهم . مقدماً و قبل از هرچیز سؤال و یا سؤال فرعی اصول فرهنگ .

من در اینجا نمیتوانم این اصول را مشروحا مورد بررسی قرار دهم ، فقط چند تائسی سرخ بدست میدهم تا تفهیم شود که صحبت بر سر چیست . هرگاه ما فرهنگ کهنه

فتودالی و زمینداری را مورد تعمق قرار دهیم، می بینیم که بنیاد آن واگر آدم بتواند چنین بیان کند، پایه اصولی آن محور آن از دو نکته تشکیل می یافت.

نکته این عدم تحرک عمیق تمامی فرهنگ بود که بنام معنی در همه جا بچشم میخورد و از عدم تحرک خود جامعه فتودالی و محافظه کاری عمیق آن ناشی میشد. و از آنجا ست سیاحت کامل سنتها در تمامی زندگی فرهنگی، آن باصطلاح تفکر انتقادی هم سرکوب شد و هم کم به سرروز کرد.

در هر متاجره دلخواه ایدلوزیک استدالات اصلی در رجوع بکتاب مقدس، این بیان اصل چیزی و پاسن اسلاف نهفته بود. این رخوت بر همه چیز و همه جا استولی بود. و در همین پایه این فرهنگ فتودالی اصل مقام، اصل اقتدار بود. این را همیشه باسانی ثابت کرد.

این آینه تمام نمای آن مناسبات تولیدی بود که در جامعه فتودالی مسلط بودند. این اصل اقدام به نصب و استناد و رجوع به بالاترین مقام مقتدر است که با هرگونه تفکر انتقادی عمیق دشمن است و در زمینه علم و هرگونه خلاقیتی به اقتدابه منکست و برسمیت شناختن این سنت، بمثابه عالیترین اقتداری انجامید. تمام محور اساسی فرهنگ فتودالی - زمینداری توسط ادغام این دو اصل ساخته میشد. حال بورژوازی چه چیز نوئی وارد آن کرده است؟ او تمام پیوندهای کهنه فتودالی را پاره و در بورد افغان کرده. این همان باصطلاح رهائی فرد است. آزادی ای که بورژوازی، آنگاه که بپوش بجای جامعه فتودالی را شروع کرد اعلام نمود، آزادی ای که پیش از هر چیز آزادی تجسارت و استعمار بود، در همین حال آزادی برای انتقاد از قواعد کلیسایی و آیات آسمانی و انتقاد از اقتدار قدرت سلطنتی بود. این همان بورژوازی فرد بود که سراز تخم بیسرون آورده و کلیسای کاتولیک را که از راه مالیات بندی بر تجارت و در راه آرایش آزاد اقتصاد سرمایه داریش مانع او میشد، در هم شکست. این بورژوازی فرد که از شدت نیرو و انرژی یاد کرده بود و از کیشه پولش جرنیک جرنیک قابل ملاحظه ای بگوش میخورد. راه را از چپ و راست با گونه های آرنجش باز کرد و جامعه فتودالی را در هم کوفت، تا آنرا بکلی نابود کرد و قدرت سیاسی را بچنگ آورد. جریان اصلی فرهنگی این طبقه جدید از چه قرار بود؟ از لحاظ اصول بر نبود. حال اگر ما فرهنگ او را مورد بررسی قرار دهیم از خودمان سؤال خواهیم کرد که آن نوئی که او با خودش آورد بکهنه برترت داشت یا نه؟

از نقطه نظر اصول بدون شك بالاتر قرار داشت. بخاطر اینکه حرکت رویه جاسو جامعه نمیتوانست بر اصول جنسی مسیحی ویا کلیساهای دیگری متکی باشد. در زمینه علوم تفکری انتقادی و شناخت کاملاً دقیق از طبیعت لازم بود تا اعتقادات مذهبی کهن و تصورات آنها را باطل کند. انتقاد و اطلاع از بررسی واقعیتها و در وهله اول بررسی طبیعت ضروری بود.

این همان چیزی بود که جامعه بشاره کل بتعام معنی در ادامه انکشافش بدان نیاز داشت. نتیجتاً بورژوازی از نقطه نظر فرهنگ جدید در مرتبه بالاتری قرار دارد. اما بورژوازی از نقطه نظر اشراف این فرهنگ و نیز از نقطه نظر تعداد افرادی که در سر میگرفت از جامعه فتووالی بالاتر بود. من برایتان گفتم که بورژوازی کارآموزه تریس کار و ریزان اجتماعی را - در صورتیکه چنین بیانی مجاز باشد - در اختیار داشت. تعالی آنچه که در شهرها رشد میکرد، تمام شبکه مناسبات شهری، آنچه که در این سطح به فراز میآید به پیش میآید و دیگران را بدنبال خود میکشید، در تحت نفوذ بورژوازی قرار داشت، از نقطه نظر وسعت دامنه افرادی که بورژوازی در اختیار داشت، نیز بر نظام فتووالی برتری داشت و بالاخره از نقطه نظر تنظیم اصول فرهنگ نوچیره بود. کافیت که یار آورشویم که بورژوازی حتی تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه يك دائره المعارف از ما تریالیستهای بورژوائی داشت که در آن تعالی فرهنگ جدید در زمینه های مختلف توسط نمایندگان طبقه جدید جمع آوری و ساخته و پرداخته و دقیقاً بیان شده بود. این بتعام معنی يك فرهنگ، يك فرهنگ عظیم برای ایمن طبقه جدید بود. بنابراین بورژوازی از نظر قوام بخشیدن به اصول فرهنگ نو نیز برتر از آن طبقه ای بود که بآن پیورش آورده بود. حالا خیلی باروشن بینی تمام وضعیت طبقه کارگر را در درون جامعه سرمایه داری از این سه نقطه نظر بررسی کنید. آیا طبقه کارگر در شرایط کنونی چیزنویی در این عرصه وارد میکند. من معتقدم آری، و از نقطه نظر اصول، فرهنگ طبقاتی پرولتاریائی برتر از فرهنگ طبقاتی بورژوائی است. در این بحث از نقطه نظر اصول فرهنگ نو، تزدیل را بشاره تزی غیر قابل ردی دانسم:

آنچه که طبقه کارگر حتی در چهارچوب جامعه سرمایه داری با خود حمل میکند، کمی برتر از فرهنگ بورژوائیست. چرا؟ چه چیزی در آن نواست؟ دو تزدیل در وهله اول در آن نازه هستند که در پیوند با یکدیگر میکنند. اولاً طبقه کارگر درست همانگونه

که گرایش به ازمیان بردن هرج و مرج تولید سرمایه داری دارد، دارای این گرایش نیز هست که اغتشاش در زمینه فرآورده های فرهنگی - روشنفکران را نیز براندازد، بدین معنی که او به نیکی میدانند که تمام این باصطلاح ارزشهای فرهنگی و شاخه های علمی مختلف بخاطر حد اکثر استفاده میبایستی آنچنان ترکیب یابند که همگی آنان یک سیستم جهان بینی عام بدست دهند: بهم پیوستگی و نقشه مند بودن تك تك شاخه های فرهنگی هرج و مرج، اینست نخستین اصول فرهنگ پرولتاریائی، بورژوازی بخاطر تخصیص شدنش که بنوبه خود بر تولید پر هرج و مرج کالائی متکی است، قادر بدرك این مطلب نیست، و از اینجا نتیجه دوم حاصل میشود که بورژوازی در اشخاص نماینده و کار آموزده اش و غیره اهمیت عملی هرگونه دکترین تشویک رانی فهد، در حالیکه طبقه کارگر ارزش عملی همه چیز را از مکانیک گرفته تا نظری انتزاعی شناخت را خیلی خسوس بدرك میکند: او در مییابد که در اینجا همه چیز یک ارزش عملی دارد و بمشابه یک وسیله مبارزه یا یک طبقه و یا بنمای جامعه در مقابل طبیعت بیرونی خدمت میکند و یا یک سلاح مبارزه در دست طبقه ای علیه طبقه دیگر است.

طبقه کارگر این ارزش عملی را در مییابد، چرا این چیز بالاتری است؟ باین دلیل ساده که این شناخت جلوه نویی بدانش و هنر و غیره می بخشد.

من بعنوان نمونه مثال بزرگ ذیل را میآورم: وقتی که ما برصند قدرت نشسته ایم، باید بدانیم که فرضاً چقدر برای بهبود است، برای صنایع نساجی و یا برای تولید کالبر مجبور به در نظر گرفتن هزینه می باشیم، معنی این چیست؟ این بدین معنی است که بایست تخمین درستی از ارزش عملی این یا آن بخش، از تولید کالبار گرفته تا تولید تشویقهای مارکیستی، در دست داشته باشیم، از اینرو میگوییم که در نزد ما در این زمینه هم، در این زمینه باید تلوژی - فرهنگی، درست همان اقتصاد نقشه مند، در چنان زمینه خالص اقتصادی، بدست آید. بدین خاطر است که اصول فرهنگی ما در سطح بالاتری قرار دارند. چیزهای گنگ و پرستیدنی بر ما حاکم نیستند.

آیا مثلا خدا، دستور، وظیفه، و یا یاوه های ازین قبیل ما را وادار میکند که کارمان را انجام دهیم؟ هر عضو مارکسیست حزب پرولتاریائی باین امر آگاه است که چه بایست بکند و برای چه باید بکند و از اینرو هرگز همچون یک نماینده جهان بینی بورژوازیسی در هیچیک از زمینه ها من باب مثال در بخش علم الاخلاق که یکی از بخشهای روشنفکرانه

است، نمیاندیشد. گامه لسان متزلزل شده بورژوازی دائم از خودشان سؤال می کنند، همانگونه که "ریشین" (۱) از خود میپرسد، آیا انسان اجازه کشتن کسی را دارد و یا نه؟ و آیا میتوان یک پلیس را بگلوله بست یا نه؟ اما ما میگوئیم که همه اینها به چاره اندیشی های عطفی معین برای روند انقلاب برای به تحقق درآوردن این پسا آن وظیفه بستگی دارد. ما به علم و مناسبات اخلاقی مان بحث با ابراز نبرد مان در ستیز با طبیعت و بحث با مسائل مبارزه بر علیه عناصر زیانمند بشریت، بخاطر سوق دادن بشریت به مرحله ای نون و سوی اشکال عالیتر تکامل میگیریم، این است سمت بکار ما. برتریت ایدئولوژی و فرهنگ نوینی که ما حاصلینش هستیم، در این نهفته نیست که کوششمان را صرف کسب ثواب پیدا از سوی نیروهای ماوراء الطبیعه برای آنچه انجام میدهیم، بنمائیم، این برتریت در آگاهی بر شد نیروهای ما نهفته است، اگر ما با تکیه بر ارزشهای فرهنگی، همچون راننده ماهری به هنگام بیخودن راه دشواری این ارزشها را بکار گیریم. با این آگاهی بنیرویمان، با علم باینکه خدای عزیز یقه ما را نگرفته و پسا مقوله امری کانت دم ما را گاز نگرفته، بل باینکه ما بیا میخیزیم، راهنمایی میکنیم و به پیش میتانیم و ما با ارزشهای فرهنگی سمت میدهیم، آنها را در تسلط داریم و نه آنگونه که آنها ما را، بلکه ما این ارزشها را با خود بحرکت در میآوریم.

"برتریت" فرهنگها در این احساس پر قدرت رشد نیروی اشتراکی و اراده اشتراکی ما نهفته است. آن چیزی که برتر میخوانند، در مقایسه با آنچه که تا کنون بشریت شناخته است همانا در این متعلق میگردد. حال مسائل دیگر که خورده با فرهنگ را در نظر بگیریم. چنانچه ما باین مسائل دیگر پیوند از هم بلافاصله بضمف هایمان واقف خواهیم گشت، بصیغه اصول فرهنگ پرولتاریائی از نقطه نظر اصول براناب بالانواز فرهنگ سر-مایه داری قرار دارد. و پرولتاریا همانا در درون جامعه سرمایه داری کورمال کورمال در جستجوی نطفه این اصول است و اما در رابطه با نشر این اصول و قوام آوردن آنها وضع از چه قرار است؟ در اینجا باید بگویم که ما هنوز در مقایسه با بورژوازی کاملاً بچگانه رفتار میکنیم. باید باین موضوع کاملاً اذعان داشت و بروشنی بر آن آگاه بشود. مسئله گستردگی فرهنگ را بمعنای در برگرفتن طبقه کارگر توسط فرهنگ ما در چهارچوب

جامعه سرمایه داری در نظر بگیریم . برای آنکه متوجه اوضاع اسفناک ما بشوید ، فقط بیک نمونه بیک دلیل اکتفا میکنم . در این رابطه ما با ارتشهای عظیم طبقه کارگر که تحت نفوذ پیشداوریها و ایدئولوژی بورژوازی قرار دارند ، مواجه میشویم . این بیک واقعیت است . اینها کسانی هستند که از بی سوسیال دموکراسی روانند ، اینها افرادی هستند که در ایدئولوژی بورژوازی گیر کرده اند . آیا نمیدانید که بخش قابل توجهی از زنهای کارگران ما آنها را هنوز هم بسخت کشیشها میکشند ؟ در این مورد که طبقه کارگر همه کشورها در زیر پرچم معنوی بورژوازی خود قرار دارند ، میتوان مثالی زیادی آورد . اما از طرف دیگر حتی یک گروه بورژوازی هم پیدا نمیکیم که تحت لوای معنوی پرولتاریا قرار گرفته باشد . اساسا بورژوازی حاکم که در زیر پرچم فکری طبقه کارگر باشد ، وجود ندارد . این امر تفاوت فوق العاده عمیق این رابطه متقابل را نشان میدهد . پیشرفته ترین اقشار طبقه کارگر اصول نوینی را طرح میکنند ، اما در مورد چگونگی نشر این اصول ، طبقه کارگر درست بدانند پسریچه ایست که بدون شلوار اینور و آنور میدود . طبقه کارگر از پیشتاز کوچکی برخوردار است که در مورد این اصول تعمق میکند و مسائل نوینی عرضه میکند ، اما اثر این اصول فرهنگی نوین در مرحله بسیار ابتدائی قرار دارد . حالا جریان را از نقطه نظر پیراستن اشکال این اصول فرهنگ جدید و تثبیت آنها مشاهده کنید . کجا طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری بمعنی مذکور دست بکار شده است؟ تنها در یک جا و آنهم در زمینه علوم اجتماعی ، فقط در زمینه علوم اجتماعی او در شخص مارکس و انگلس و شاگردان آنها آن چهارچوبهای نوینی را عرضه کرد ، که پرولتاریا حاملش میباشد . و اما در دیگر زمینه ها ؟ باید گفت که در سایر زمینه ها هیچ چیزی وجود ندارد ، اصول فرهنگی پرولتاریا در آن جهت تنظیم گشت که از وضعیت وی ناشی میگشت ، یعنی از مبارزه اش علیه سرمایه ، یعنی اینکه در اینجا در درجه اول علوم اجتماعی قرار دارند . برای این منظور نیروی پیشگام در اولی برای سایر زمینه ها چی ؟ هیچ ، دیگر نیروی باقی نماند ، زیرا جایگاه برده وار طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری نیروهای را کشته است . همانطور که طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری قادر نبود در امر تولید فرماندهی را بدست گیرد ، همانسان در چهارچوب این جامعه هم قادر نبود ، متخصصین ، مهندسیین ، مخترعین و غیره اش را بیرورانند . البته چند مورد استثنائی وجود داشته ، اما با چند

گی که بهار نمیشود . این بود نتیجه وضع بغایت اسفناک طبقه کارگر در چهار حـ صوب جامعه سرمایه داری . هرگاه ما تمام این توضیحات را جمع بندی کنیم ، در آن صورت میتوانیم بیان زیر را ارائه دهیم : اصول طبقه کارگر بر اصول فرهنگ بورژوازی برتریت دارند ، ولی از نگاه نظر نشر و نیز از نقطه نظر پیراختگی وضع درخشانی ندارند ، در حالیکه فرجام جریان بوسیله مبارزه انسانهای زنده و نه بوسیله اصول عربان فاقد پوششی انسانی تعیین میگردد . چنانچه ما از خودمان سؤال کنیم که چه تساوی بین این ویا آن ، بین بورژوازی در چهار حـ صوب جامعه فتودالی و طبقه کارگر در چهار حـ صوب جامعه سرمایه داری موجود است ، آنگاه میتوانیم بدون آنکه دچار اشتباه شویم ، بیان زیر را بدست دهیم : رشد بورژوازی در چهار حـ صوب جامعه فتودالی بمثابة یک قدرت فرهنگی خیلی بیشتر از رشد طبقه کارگر است که از نظر فرهنگی در چهار حـ صوب جامعه سرمایه داری فوق العاده بمراتب ضعیف تر از طبقه ایست که توسط وی سرکون میگردد . از اینجا دو مطالب که برای سر نوشت انقلاب ما اساسی و تعیین کننده هستند ، حاصل میگردد ، اولاً کاملاً واضح است ، زمانیکه این طبقه بر سر کار آید ضربه شکننده ای بدیوار سلطه بورژوازی وارد کند ، بعلمتای فرهنگیش ناگزیر مقدار زیادی اشتباه خواهد کرد و بی تحرکی گرانشرعیان خواهد شد و خلاصه این امر در همه زمینه ها مطرح خواهد بود ، از آنجا نیکه مسئله اثر توسط با تحریکان تخریب میگردد ، زیانهای بزرگ انقلاب پرولتاریائی که انقلاب بورژوازی با خود به همراه نداشته است ، از اینجا ناشی میشوند ، بعبارت دیگر زیانهای انقلاب کارگری که درست بحساب اقتصاد ناشیانه در روسیه ویا بگردن بلشویکها نهاده میشود ، نقش بزرگی در تاریخ مآه مبارزی کرده است ، این زیانهای بزرگ در هر انقلاب کارگری اجتناب ناپذیر هستند و ناشی از اوضاع طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری می باشند ، تا ایندانکه اول ، و اما دوما از این چیز دیگری برمیآید . هر انقلاب کارگری در هر کشور ، مورد نظر در روند تکاملش ناچاراً با خطرات عظیم انحطاط درونی آن انقلاب ، آن دولت پرولتاریائی و آن حزب مربوطه مواجه میگردد . زیرا طبقه کارگر که از نظر فرهنگی عقب مانده است ، هنگامی که بقدرت میرسد ، مجبور است از نیروهای دیگری که از نظر اجتماعی دشمن او محسوب میگردند ، اما از نظر فرهنگی در سطح بالاتری قرار دارند ، استفاده کند . در اینجا است که امکان بازگشت بعقب پیش میآید . این همان درینطای ←

Semenowechowzen است که قبلا درباره آن صحبت کردم . این دور -
 نمای خطرناک خودش را در مقابل هر انقلاب کارگری ، از جمله در مقابل انقلاب آمریکا
 و آلمان نیز نشان خواهد داد . مسئله بر سر اینست که این خطر را پیش بینی کنیم و آنرا
 بشناسیم و یک راه حل یک راه خروج برای شما بیابیم . راه حل خیلی واضح است . می-
 بینید که مسئله فرهنگ پس از بچنگ آوردن قدرت توسط طبقه کارگر در این مرحله -
 انقلابی معین به مسئله مرکزی کل انقلاب تبدیل میشود . من اینجا - همانطور که -
 اصطلاح است - با آگاهی کامل به مسئولیت ما اظهار میکنم . سرانجام انقلاب ما در تحلیل
 نهائی باین مسئله بستگی خواهد داشت . بنظر من میرسد که تعصبات مشروطه در بالا
 بر توجیدی به ارزشیابی نقش و اهمیت با اصطلاح مرحله گذار یعنی مرحله دیکتاتورنوری
پرولتاریا بیفتند .

نظریه سابق باین ترتیب بود که طبقه کارگر ، با بالندگی بیشتر بمثابة یک کبیت ، درون
 جامعه سرمایه داری بعنوان طبقه ای بالغ میگردد که قادر است بلافاصله بنمای جامعه
 حکومت کند و چنانچه در عمل این میسر نشد ، از آن نتیجه گرفته میشود که آنچه کسیه
 انجام میگیرد ، درست همان چیزی نیست که می بایستی صورت گیرد . زمانیکه من در مورد
 استدلال سوسیال دموکراتها که به ضد ما استفاده میکنند ، سخن گفتم ، دیدیم
 که استدلال آنها درست روی یک چنین نظریه ای استوار بود : هرگاه طبقه کارگر
 اشتباهی مرتکب میشود ، مسائل مختلفی از قبیل تخریب از جانب روشنفکران ، زیانهای
 متعاقب انقلاب و غیره بوجود میآیند و بالنتیجه جامعه کهن هنوز پختگی لازم را برای
 تبدیل به جامعه نوین ندارد . فکر میکنم که از تحلیل من براحتی این موضوع نمایان
 باشد که چنین اشتباهاتی و هم چنین زیانهای متعاقب انقلاب پرولتری فقط اختصاص
 بانقلاب روسیه ندارد . در روسیه این مسائل در ابعاد نسبتا بزرگی اجتناب ناپذیر
 میباشند . ما در روسیه علیرغم کیفیت بالای انرژی انقلابیونش با عقب ماندگی اقتصادی
 روسیه ، عقب ماندگی تکنیکی و فرهنگی پرولتاریای روسیه روبرو هستیم . از سخنرانی
 من مستفاد میگردد که هزینه های گزاف و مخارج انقلاب کارگری ما من همه انقلابات
 کارگری را خواهد گرفت . ولی از همین نقطه نظر اعلام میکنم که این تحلیل پرتو نوینی
 به ارزشیابی مرحله گذار بمثابة یک می افکند و برصنای توصیفات گذشته میتوان بیملان
 تئوریک زیر را بدست داد - من در اینجا خیلی مجرد صحبت میکنم و کلیه انقلابات

پرولتری را در نظر دارم و مجدداً تاکید میکنم که این نه فقط برای انقلاب کارگری روسیه بلکه برای دیگر انقلابات پرولتری هم صدق میکند - این نظر را میشود چنین اعلام کرد ، که طبقه کارگر که در درون جامعه سرمایه داری بشابه طبقه ای بالنده میشود که قادر است ماشین سلطه بورژوازی را درهم شکند ، از بورژوازی سلب مالکیت کند ، مقاومت دشمنان داخلی را سرکوب نماید ، یعنی مقاومت بقایای بورژوازی و آن بخش از آنرا که مخالفت میکند و گاه بشدت مخالفت میکند ، سرکوب نماید . اطابقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری نمیتواند بشابه طبقه ای بالنده شود که کاملاً توانائی انجسام وظایف سازمان نوین اجتماعی را بیابد و بتنهائی و تمام وگمال آنرا انجام دهد . و حال اگر ما از این نقطه نظر روند انقلاب پرولتاریائی را نگاه کنیم ، میتوانیم بگوئیم که وظیفه - اگر اجازه داشته باشیم این بیان را انتخاب کنیم - عطرکرد و نقش دوران گذار درست درین نهفته است که طبقه کارگر به طبقه ای بالندگی یابد که تمام این نیروهای فرهنگی را در دوران گذار تولید کند ، به طبقه ای رشد یابد که توانائی حاکمیت جامعه را پیدا کند . و سپس با باز داشتن روال آن و پس از آنکه دیکتاتوری پرولتری بگونه ای اجتناب ناپذیر مرتفع و بقایای تقسیم طبقاتی ناپدید شوند ، خود را محو میکند . حالا میخواهیم مسئله بزبان ساده و همه کس فهم بپردازیم ، صادر هنگام بررسی مسئله از نظر توانائی های فرهنگی پرولتاریا به این نتیجه گیری دست یافتیم که تنها اصول فرهنگی نوین کفایت نمیکند بل حاملین زنده های هم برای این موضوع لازم هستند ، مسئله این است : برای اصول فرهنگی حاملین زنده های لازم هستند . سخن دیگر : می بایستی کارهای معینی که در درون آنان این اصول فرهنگی نویسن راه یافته و خود را انباشته و متجمع کرده اند ، از آدم های زنده موجود باشد که این اصول فرهنگی جزء گوشت و خون آنان در آمده اند . بهر حال تا یک درجه معینی هر آدمی معرفتیک ماشین زنده است ، ما میتوانیم یک پروسور بورژوا را بشابه نوعی از ماشین زنده در نظر بگیریم که بدر این میخورد که فرهنگ بورژوازی را به اطراف و اکتاف پراکنده سازد و آنرا با فشار دیگر منتقل نماید و با این تشعشعات آن افراد را هدف قرار دهد که از نقطه نظر بورژوازی می بایستی بر رویشان کارکرد ، یا به بیان اقتصادی یک آدم با کیفیت همانند پروسور بورژوازی وسیله تولیدی است برای تولید ایدئولوژی بورژوازی هم بمعنای خلق این ارزشهای فرهنگی وهم بمعنای چپاندن این مفاهیم و ایدئولوژی

بورژوازی و غیره در مغزها .

ناگزیر همین سؤال هم در مقابل ما قرار میگیرد ، در اینجا يك زمينه و صحنه فعالیت در مقابل ما باز میشود . هر گاه خواهان يك پایان پیروز مند انقلاب کارگری باشیم و معتقدم که همه ما این را میخواهیم ، در آن صورت بایستی مسئله کار بر روی انسانهاییکه هنوز در مقیاس وسیعی تحت نفوذ ایدئولوژی رضمان ما قرار دارند خیلی واضح در مد نظرمان باشد و مسئله تبدیل آنها بآن چنان ماشین های زنده ای که در تمامی حرکتشان از اداره کردن يك کارخانه گرفته تا تدریس در يك مدرسه و یا فرماندهی يك ارتش و یا هزاران موارد دیگر ، اصول جدید و ایدئولوژی نوین پرولتاریائی هادی آنها باشد . اگر ما تعداد کافی از این عناصر داشته باشیم در این صورت حل مسئله بگونه ای دیگر خواهد بود .

این امر کاملا واضح است . هر گاه شما وضع طبقه کارگر را از این نقطه نظر در جامعه سرمایه داری بررسی کنید ، آنوقت همان چیزی را که من در قسمت اول سخنرازی ام بیان کردم ، به بیان دیگری تکرار خواهید کرد . این امر در چهار چوب و تحت رژیم سرمایه داری غیر ممکن میباشد ، زیرا از يك سو پایه و اساس رژیم سرمایه داری بر انحصار وسائل تولید و از سوی دیگر بر تمرکز سلاحها در دست طبقه حاکم و سو ما انحصار تعلیم و تربیت قرار دارد . چنانچه طبقه کارگر قادر به درهم کوفتن انحصار تعلیم و تربیت نشود ، درها و امکانات پرورش بسته خواهند ماند تا بتواند طبقه های بالنده گردد ، که باتکیه به نیروی خود بر سرتاسر کشور حکومت کند ، در اینجا این نتیجه حاصل میشود که هرگز نمیتوان فکرش را کرد و یا خوابش را دید که قبل از آنکه انحصار آموزش عالی بورژوازی را درهم بشکنند و از میان برداشته شود ، اصولا بتوان چنان کارهای فرهنگی عالی بوجود آورد که از طبقه کارگر برخاسته و بر آن تکیه داشته باشند ، این از اینجا ناشی میشود و من اینرا با صراحت تکرار میکنم و هیچ شکی هم در آن نیست . در اینجا باز مجبوریم این نتیجه گیری را بکنیم که این بالندگی طبقه کارگر بآن چنان قدرت فرهنگی بدون دیکتاتوری پرولتاریائی امکان پذیر نیست ، چه درهم کوفتن انحصار آموزش و پرورش در چهار چوب جامعه سرمایه داری از عهده طبقه کارگر خارج است . بسیار نادرست و سطحی و غیر انتقادی خواهد بود ، اگر فرض کنیم که بورژوازی تنها به قهر عریان متکی است یا اینکه خودش را

صرفاً بوسیله انحصار وسائل تولید حفظ کرده است. انحصار بورژوازی برابر با تولید، در جامعه سرمایه داری با موفقیت انحصاری بورژوازی در دانشگاه آموزش و پرورش منطبق است، باین اعتبار که ماشین اعمال نفوذ فرهنگی - ایدئولوژیک را در اختیار دارد. بدیهی است که اگر طبقه کارگر این وظیفه را در برابر خود قرار دهد که به طبقه‌ای بالندگی یابد که خود چنین اقتضای را از درونش پدید آورد، مجبور بخرد کردن این انحصار است، ولی اونی تواند این انحصار را در هم شکند مگر اینکسسه ماشین دولتی و قدرت دولتی را در اختیار خود بگیرد. بنظر من یکی از مهمترین جوانب تعامی دوران مرحله گذار در ایچاد کارهای کارآموزه میباشد که بقول معروف از درون طبقه زحمتکشان برون آمده باشند، یا کماتیکه بعبارت دقیق تر درجه اول از درون طبقه کارگر برخاسته باشند. اگر این مسئله حل نشود باید از سایر مسائل چشم پوشی نمود. آنگاه طبقه کارگر قادر نخواهد بود آن وظیفه تاریخی را که مابرای آن قائلیم انجام دهد و آنگاه همه چیز جز خیال پردازی نخواهد بود.

پس چنین اند همه ساخت و پرداختها تیکه اکنون سوسیال دموکراسی سعی میکند ما را با آن ها بترساند، کاملاً بی معنی و مطلقاً ضد انقلابی، آخرین کتاب تئوریسمین اصلی سوسیال دموکراسی آلمان - یعنی "کارل کائوشکی" حاوی نکته قابل ملاحظه ایست. او بصراحت و روشنی و با وقاحت کامل براین نظریه مارکس دایر بر اینکسسه میان مرحله سوسیالیسم و مرحله سرمایه داری، مرحله گذار دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد، خط بطلان میکشد. در عوض کائوشکی این نظریه را وضع میکند که بین سلطه سوسیالیسم دموکراتیک و سرمایه داری ناچاراً یک دوران حکومت ائتلافی قرار دارد و حالا این حکومت ائتلافی باید جانشین آن چیزی گردد که ما آنرا مرحله گذار دیکتاتوری پرولتاریا مینامیم. لطفاً از این نقطه نظر که من در رساله ام دفاع میکنم این تعدیل و تغییر نظریه مارکس را توسط کائوشکی مورد توجه قرار دهید. کاملاً آشکار است که حتی اگر این دولت ائتلافی تا اندازه ای هم مرحله گذاری را نشان دهد (چیزی که همانسان که میدانیم ابداً ضروری نیست) .

تازه آنصورت هم یک چنین مرحله گذار (کائوشکی وار) هم کوچکترین کمکی بحل مسئله نمی کند. باین دلیل ما ده که باورود دویاسه الاغ سوسیال دموکرات در حکومت بورژوازی، طبقه جدید نرهای هم به پیش نرفته و برایش این امکان فراهم

نمیشود که بقول مارکس طبیعت خودش را در گون سازد . شما بخاطر دارید که مارکس در حاشی میگوید ، برای آنکه طبقه کارگر به پیروزی نهائی دست یابد ، باید یک دوران جنگ داخلی پانزده تا بیست ساله را طی کند تا طبیعت خود را در گون سازد . این مرحله گذار اکنون درست همان مرحله ایست که در آن ما ، طبقه کارگر بصورت مختلف طبیعتش را در گون میسازد و در وهله اول باین صورت در گون میسازد که از کل ذخیره نیرویش انبوه معینی از انسانها را بیرون میدهد که در گونیهای فر-هنگی ، ایدئولوژیکی ، تکنیکی و غیره مطابق با آنرا طی میکنند . چیزی که در یک پله تکاملی همین فاکتور فوق العاده مهمی است . و از این دانشگاه با شکل وجودی دیگر بیرون میآیند . و درست بدین وسیله در جهت حل آن وظیفه بزرگ که ناچاراً بر دوش طبقه کارگر قرار خواهد داشت ، کفک میکنند . شما میبینید که محتوی دوران گذار از این نقطه نظر معین ، درست در اینست که طبقه کارگر در حالیکه قدرت دولتی را تصاحب میکند و در عین حال از تنگدستی و محرومیت رنج میکشد ، با تربیت افرادش کاررهای رایج پروراند که بآن امکان بدهند تا بر تمام کشور با دستی آهنین فرمان راند ، باین ترتیب که معتقدینش را بعنوان نیروهای کار آزموده به پستهای مختلف میگمارد . آنچه را که از در چهار چوب نظام اجتماعی سرمایه داری قادر بانجامش نیست ، در عصر مرحله گذار میتواند انجام دهد . تمام آنچه را که در جامعه سرمایه داری از آن محروم بود ، برای اولین بار امکان انجام آنرا در عصر دیکتاتوری خویش بدست میآورد . اگر بدین خاطر خسرا نهائی جنگ داخلی بینهایت عظیم بودند و اگر ناکامیهای ما در زمینه اقتصادی نیز در ابتدا بسیار عظیم بودند ، باز ما ناچار بودیم تمام این آشفتگی ها را بدین خاطر از سر بگذرانیم ، زیرا که در تحلیل نهائی مجبور بودیم پایه ای از انسانهای نوین بریزیم ، که تکامل تاریخی این جریان را به راه نوی هدایت خواهند کرد . از این نقطه نظر است که اکنون باید به باصطلاح مرحله گذار یا به عبارت دیگر مرحله دیکتاتوری کارگری پرداخت . همانا تنها باین دلیل ، که دیکتاتوری کارگری انحصار فرهنگی بورژوازی را خرد میکند ، همانا تنها باین دلیل باید این دیکتاتوری را ایجاد کرد ، برای آنکه در اینجا اساسی ترین سرمایه اجتماعی انسانی برای سازندگی جامعه نوین ایجاد میگردد .

حالا من می پردازم به آن مسئله ای که در اولین قسمت سخنرانیم بآن اشاره کردم و

یکی از مهمترین مسائل سخنرانی امروز مرا تشکیل میدهد. و این مسئله خطرا -
 نیست که بصورت اجتناب ناپذیری در مقابل هر انقلاب کارگری سر بلند میکند، قبلا
 دیدیم که از وضع طبقه کارگر در چهار چوب جامعه سرمایه داری بصورت اجتناب نا-
 پذیر این ضرورت بر میآید، که او نیز از اقتضای که نسبت باو نظری خصمانه و یا
 بیطرف دارند اگر قادر به خنثی کردن آنها باشد، استفاده کند، ولی هنوز این حل
 مسئله نیست، چه استفاده کردن از یک عنصر اجتماعی دشمن و یا بیطرف همیشه
 مخاطراتی در بر دارد. میتوان مثال زحمت زبر را آورد. فرض کنیم که شما یک قشر
 معین یا یک فرد از کسانی را که از روشنفکران بورژوازی قدیم برخاستهاند، یک نیروی
 مجرب را، در اختیار دارید که حتی آماده است با قدرت طبقه کارگر همکاری نماید،
 دیکتاتوری او را می پذیرد و بشیوه ای راستین در صدد است، از دستورات و رهنمود
 های حزب رهبر کارگری پیروی نماید. در اینجا بهیچوجه سخن از فریب آگاهانه
 یا خرابکاری در بین نیست که میتوانند در هم شکستشوند. بلکه مسئله بر سراسر
 بزرگتر است. فرض کنیم شما میخواهید یک مشکل انتقادی را حل کنید. این را بطریق
 مختلف میشود حل کرد. طریق کمونیستی آن، از نقطه نظر هدایت اقتصاد بی یک
 خط سازمان یافته، کاملا روشن است و اصل تشکیلاتی - تکنیکی نیز همین است، اما
 در اینجا مسئله کمبود افراد قوی مطرح است که بتوانند این اصل را اجراء نمایند.
 بالعکس تعداد زیادی از انسانها یافت میشوند که آماده هستند از تمام چیزهای
 موجود و جدا نا استفاده کنند، اما در اعماق روحشان باین نظام نوین باور ندارند و
 تمام تجربیات قبلی و قابلیت های تکنیکی آنها را بیک راه حل مغایر معضل سوق میدهد
 یک چنین آدمی چگونه عمل خواهد کرد، چنین آدمی حتی اگر در شمار ما درآیند،
 در چنین وضعیتی چگونه رفتار خواهند کرد؟ آنها حداقل مقاومت را در پیشتر
 خواهند گرفت (این نیز بهر حال بگذرد) تصیحاتی را، آنهاور که بنظرشان
 صحیح میآید، اتخاذ خواهند کرد. و راه حل باندازه یک میلی متر کج از آب در میآید،
 اما با جمع آمدن کافی اینگونه راه حل هایی که سرسوزنی نادرست اند، در مجموع،
 در محاسبه انتگراں آنها، در تعمیم یافتن آنها به انحراف کمابیش با اهمیت خواهد
 رسید، این است خطر انحطاط داخلی. این خدای انحطاط داخلی بصورت اجتناب
 ناپذیری با هر انقلاب کارگری گره خورده است و در اینجا مسئله اینست که با آن چگونه

میتوان مبارزه نمود . من در اینجا میخواهم مسئله دو نوع اولیه این خطر را باکمال
 وضوح طرح کنم - یکی از خصالت اولیه و دیگر آنکه خصلتی که بیشتر عام دارد - چسبه
 اتفاقی میتواند بیفتد ؟ این حالت میتواند پیشتر آید که در تحت شرایط معینی یک بخش
 از این فشر جدید روشنفکر بورژوازی که ما مورد استغاده قرار میدهیم ، توسط معلومات
 فرهنگیتر بر ما غلبه نماید . رفیق لنین در یکی از صحبتهایش یک مثال تاریخی آورد ،
 که منم چند بار در سخنرانیم بآن اشاره کرده ام که خیلی اساسی است و ماهیت این
 جریان را خیلی خوب افشاء میکند . این مثال از تاریخ گرفته شده است ، خیلی زیاده
 اتفاق افتاده - همانگونه که در کتابهای درسی دوست دارند بیان کنند - که قبایل
 " وحشی " خلق دیگری را که از نظر فرهنگی نسبتا در سطح قرار داشته مورد حمله
 قرار داده و بر آن چیره شده اند ، آنها او را بطرز مکانیکی از بین برده و نابود کردند
 اما پس از اندک زمان شخصی معلوم شد که قدرت این فاتحین که همه مناصب بسا لا
 را اشغال کرده بودند و یک خلق یا فرهنگ را سرکوب کرده بودند از پایه خراب شد و
 استاده ها و صدها سال سپری گردید و مشاهده شد که فاتحین قبلی زبان ، عقاید ،
 افکار و آداب و رسوم کسانی را از آن خود ساختند که مغلوبشان کرده بودند . این
 چگونه اتفاق افتاد ؟ هر بار از این طریق که ضرورت اجتماعی طالب کارکرد نیرو هسای
 فرهنگی کار آزموده تراز آنی بود که فاتحین از صفوف خود قادر به ارائه آنها بودند .
 و در اینجا ، خیر یا آن شر ، این قسریا فرهنگ (مغلوبین) شروع کرد که در -
 روند های غیر قابل رویت و با قدمهای بسیار کوچک بدرون بخزد و هر آنچه در اختیارش
 قرار میگرفت به تصاحب خود در آورد و در یک روند ارگانیک ، بدون فاجعه ، آرام و بی
 سرو صدا مخالفینش را بدرون خود مکید ، بدین ترتیب که جای آنها را گرفت و از هر
 جهت به زیر نفوذ خود در آورد . عین همین بلا هم میتواند بسر طبقه کارگر بیاید .
 طبقه کارگر میتواند نیروی مخالفش را بطرز مکانیکی سرکوب کند ، طبقه کارگر میتواند دارو
 دسته بورژوازی را به هزار تکه بدل کند و میتواند بطرز مکانیکی به همه چیز دست
 یابد اما میتواند از پائین بوسیله نیروهای فرهنگی مخالفینش خرد شود ، نه در زیر
 ها ، نه از پشت دوربین های جنگی ، بلکه در روند آرام و تدریجا پیش رونده تکامل
 اجتماعی . و شما حالا کاملا واضح می بینید ، چگونه چنین چیزی میتواند صورت گیرد ،
 و چرا این خطر ناگزیر در مقابل هر طبقه کارگری که قدرت دولتی را مظهر خود ساخته

کارگر صورت میگیرد، که سپس در يك سنگر انحصاری جا خشک میکند، در آن صورت او هم میتواند بيك فرقه مخصوص بخود تبدیل گردد، که قادر است بعد از بيك طبقه جدید بدل شود. چه دوران انقلابات و اغتشاشات بزرگ، دوران نیست که در آن دیگر نمیتوان با طبقات کهن همانگونه که قبل از انقلاب بودند، عمل کرد. برعکس، بعد از انقلاب، آنگاه که کهنه در هم فرو میریزد، طبقه از هم می پاشد و تغییر فرم مییابد و غیره، آنگاه میتواند از او بيك طبقه جدید بوجود آید، میتواند از طبقه گذشته بيك طبقه نوئی که ۱۸۰ درجه با آن فرق دارد، بوجود آید. یکی از خصوصیات انقلاب، بخصوص انقلاب خیلی ژرفی که تا اعماق نفوذ میکند، و میتواند گفت که شاخک هایش را تا عمیق ترین گودالهای جامعه انسانی میگستراند، در این نهفته است. در نتیجه این سؤال در مقابل حزب کارگر، حزب ما در روسیه، مطرح میشود که چگونه میتوان این مقاومت های زیانبخش را خنثی نمود. شما بوضوح می بینید که خطر بلاواسطه، خطر نیست که از جانب افسار بیگانه می آید، چگونه میتوان علیه آن جنگید؟ بنا بنظریاتی که در پیش عنوان شدند، این کاملاً واضح است، سر نوشت مسئله توسط تفوق کمی نیروهای فرهنگی معلوم خواهد شد.

اگر طبقه کارگر روسیه باندازه کافی کارر بیورراند - و من کوچکترین شکی عم در این مورد ندارم، که این کار را خواهد کرد - تا بتدریج این کارها بتوانند بمقیاس وسیعی و بآرامی جایگزین کارهای روشنفکری و اداری قدیمی بشوند، در آن صورت خطر اول را دفع خواهد کرد، و این باین معنی است که ما هم تعداد همضامان و حتی بیشتری از ما شینهای فرهنگی در آورد گاه تشکیلاتی، اداری و اندیشه ای برای سرودن های کوچک و نا پیدا خواهیم داشت. و اگر آنها از نظر کیفی بد تراز قدیمی ها نباشند، در آن صورت در این صحنه نبرد پیروزی کامل ما حتی خواهد بود. این اولین و اساسی ترین مسئله ایست که باید حل کنیم و ازین جهت دانشگاه و حل مسئله فرهنگ برای ما در شرائط کنونی یکی از حادترین و مهم ترین مسائل است، که ما در هیچ شرایطی اجازه نداریم بآن بعتابه يك اسباب بازی کامل و یا يك چیز لوکس سر خورد کنیم. خیر، نتیجه انقلاب بدین وابسته است - و درین حیطه، رفقاً خطری است عمیق و یا از نوع عمومی تر و این همانطور که تاکنون گفتیم، در آن نهفته است که شما که در اینجا شنونده هستید با تفاق بخشی از ما که متعلق به سد قدیمی سر

هستیم و میتوانیم انحطاط یابیم . چه چیزی می تواند در اینجا در تحلیل نهائی
تضمین کند و اساس سیاست ما در این رابطه چگونه اند ، تنها یک وسیله موجود
است که بشرط اجرای صحیح سیاست ما و اصول درست این سیاست در تحلیل
نهائی پیروزی را برای ما تضمین مینماید . ما در اینجا هم پیروز خواهیم گشت و این
خطر شدیدتر را نیز دفع خواهیم کرد ، چنانچه یک جریان دائم از سوی توده های
کارگری و اقشار متکامل از آن را بسمت این روشنفکران کارگری را نامین نمائیم ، یعنی
که در راه میتواند وجود داشته باشد . یا این گردان اولیه که طبقه کارگردانشگاهها
گسید داشته است ، برور زمان آخری آن خواهد بود ، در آنصورت تازه فرزندان ،
نوادگان ، نتیجه ها و نیره هایشان دانشگاه را طی خواهند کرد . آنگاه یک
جماعت همبسته بوجود خواهد آمد که هرچند از میان طبقه کارگر برخاسته است ،
ولی بحثیه انحصار گران فرهنگ فرمانروائی خواهند کرد . سپس این خطر بسیار
بزرگ وجود دارد که آنان بیک طبقه انحطاط یافته جدید میدان گردند . اما اگر
بمقیاس وسیع دائما عناصر جدیدی از طبقه کارگر توسط این دانشسراهای عظیم تعلیم
و تربیت یابند و مرتبا کفایت علیتری بیابند ، آنگاه ما نیز براین خطر چیره خواهیم شد
و آنرا از خود دفع خواهیم کرد . حال اگر برنامه کار ماهه ، جانبه نرد در مد نظر
قرار گیرد ، در آنصورت اولین وظیفه ما ایجاد کارهای جدید مبارزه سراسری
موجودی کار می باشد . این موجودی کارها از آن چه کسی خواهد بود -
از آن ما یا از آن دشمن ؟ چنانچه این موجودی کارها در تحلیل نهائی
در اکثریت تعیین کننده ای از آن ما باشند ، در آنصورت است که این اولین مسئله
حل شده است ، و ما آنرا در دانشگاههایمان حل میکنیم . مسئله بعدی ما حفظ
این کارها از طریق گسیل مداوم نیروهای جدید میباشد تا مانع شویم که این
کارها بصورت فرقه انحصارگر در بسته ای در آیند . چنانچه ما این مسئله را حل
کنیم ، در آنصورت با گامهای مطمئن سوی کمونیزم خواهیم شتافت ، آنگاه تضادهای
بین آنانکه میدانند و آنها که نمیدانند از میان برداشته شده است . در این امر
این از همه مهمترین تعیین کننده است .

آنگاه تقابل با سوادان و بی سوادان ، آنها که کار فکری و آنها که کار بدنی
میکند ، طبقه کارگر و روشنفکران بگونه ای دیگر خواهد بود و مفهوم اولیه خود را از -

دست خواهد داد .

ملاحظه میکنید ، که باید اینجا خیلی با احتیاط مسئله برخورد کرد ، و بویژه از آن چنان افکار و عقایدی مبری بود که در صفوف ما تا اندازه ای گسترش یافته اند .
فی العثل رفتار کسی که در کل مسئله بقدر کافی تعمق نکرده است و هر وقت یکی از کارمندان نپ را می بیند ، چنین میگوید :

" بیا می خواهم یکبار دیگر دندانهایت را خرد کنم . " اگر ما خواستار این بودیم ، تا بحال بیست هزار با میتوانستیم آنها را انجام دهیم . - آخر زحمت زیادی نمیخواهد که در یک شهر کشتار عظیمی برآید ازیم . اما اکنون دیگر باید فهمید که حاصل این مسئله و رهائی جستن از این خطر که اکنون در مقابل ما قد علم کرده است ، نه از طریق مکانیکی و متعاقبا از راه شکستن دندانهای ، بلکه از طریق پرورش مواد انسانی ما و خصوصیات موجودی کارهای ما ممکن است .

هنگامی که در حزب ما دعوائی که اکنون کهنه شده ، در رابطه با اپوزیسیون کارگری و غیره موجود بود ، عده ای از رفقای اپوزیسیون کارگری طریق حداقل مقاومت را پیش گرفتند . من میگویم که ما میتوانستیم بیست هزار بار این دندان شکنی های پیشین را در پیش گیریم ، و میتوانستیم این فشار مکانیکی را اعمال کنیم ، اما این حل مسئله نیست ، حل مسئله در آنست که از میان ما آن چنان افرادی که میتوانند و قابلیت انجام هر کاری دارند و آنها هم نه بدتر ، بلکه بهتر از آن کسانی که برای ما در زمینه های معینی خطرناک جلوه میکنند ، دست چپین شوند . این هسته مرکزی و تاکتیک روز در زمینه کار فرهنگی ماست . ما میبایستی ضرورت تام و تمام بکار گرفتن نیروی ستیژی را برای ایجاد کارهای ضروری خود ، درک کنیم . ما باید بفهمیم که این مشکل از طریق فشار مکانیکی و زور نمیتواند حل شود ، ما باید بفهمیم که در اینجا تغییر و تبدیل درونی ژرفی ضروری است ، بنابراین ما این را درک کنیم ، در آن صورت مشکل ما را بدون بروز برگرد حل خواهیم کرد . حال این اجازه دهید چند کلماتی هم راجع بنکات مشخص بیان کنم . همه اینها درست است ، اما برای امروز ما به چه چیزی نیاز مندیم ؟ با انسانهایی با کدام سطح روانی احتیاج داریم ؟ به چه تعداد و چه نوع آدمها و با کدام خصوصیت عقلانی برای رسیدن به پیروزی نیاز داریم ؟ اما به موجودی کارگری نیاز مندیم که عمدتا از طبقه کارگر برخاسته باشد . وی

باید کدام خصوصیات روانی را داشته باشد؟ من این نظریه را قبلا در سخنرانی تقریبا شبیهی در مسکو بیان کردم. ما اکنون به سنخ روانی احتیاج داریم که از خصوصیات خوب روشنفکران قدیمی روس یعنی آموزتراولیه مارکسیستی، افق دید وسیع و تحلیل تشویک رخدادها با اضافه کاربری عقلی آمریکائی برخوردار باشند. ما به سنخ روانی نویی احتیاج داریم. برحسب روشنفکران کهن ما، حتی آنها که از بین کارگران برخاسته بودند، خصوصیات خوب آنها از نقطه نظر تحلیل تشویک و قابلیت تعمیم دهی شان بود. ولی آنها در اکثریت قاطع خود در مانده، بی تجربه بودند، شلوار و یا بند شلوار شانراکم میکردند، در یک کلام از زندگی عقلی هیچ نمیدانستند، حال باید این دورا متحد نمود. یعنی همه آن خصوصیات که من در باره آن صحبت کردم، باید این کاربری عقلی اضافه شود. این است آن سنخ روانی که ما بدان نیازمندیم. ما به مارکسیسم با اضافه امریکا نیسم نیاز داریم.

زمانیکه تازه بقدرت رسیده بودیم و شروع به اداره این دستگاه عظیم دولت روسیه نمودیم، هنوز جبرا در حالت جنینی قرار داشتیم، محبور بودیم همه فن حریفهای ما را بایستیم که بمعنای اخصر کلمه می بایستی همه کارها را بکنند. اگر من دستور میدادند، حتی نقره قابله بازی میکردم. امروز در این جنبه فردا در جای دیگر غیره، بازحمت و سختی از عهده کارها بر میآیدیم، چه مکتب انقلاب نیروی شتابانی میداد. بالطبع اشتباهاتی صورت میگرفتند، چاله چوله ها هول هولکی پرمیشندند، با وجود این کارها انجام مییافت. موجودی کارهای ما آدم را بیاد اقوام کوچ کننده دوره رعیتی روسیه و تجمعات مردمان میانداخت، حالا باید بزنگی اسکان یافته روی آوریم. و حال بایستی درک کرد، که باید باین یاوه که هرکس قادر به هرکاری است، یکبار برای همیشه خاتمه داد. ما احتیاج به متخصصین خودمان داریم، که شاید رشته های دیگررانی شناسند، اما آنچه را که یاد گرفته اند، بلد هستند و خیلی هم خوب بلد هستند. درست همانگونه که بورژواهای قدیم که در این زمینه کار میکردند، بلد بودند. حتی بهتر از آنها. این بدون چون و چرا ضرورت دارد. این هم ضرورت دارد که هر یک از متخصصین ما در عین حال کمونیست هم باشند و یا بکمونیسم گرایش داشته باشد. که جریان عمومی را درک کند، دلتین بهم خوردن بالهسای استعداد انقلاب را بشنود و درک کند، و طریقی را در پیش گیرد، که حزب ما از آن

طریق جامعه روسیه را به پیش هدایت میکند . و در عین حال مسئول باشد و بکار خودش هم وارد باشد . از این روی در حال حاضر تخصیص و جلوگیری از لاپائات عالم دهر بودن ، از بیماری های زنان گرفته تا فلسفه مارکسیسم ، ضروری است . ما را باین افراد نیازی نیست ، این يك فرد مضرى است که باید علیه اش مبارزه کرد . از سوى دیگر رفقا کاملاً واضح است که در چهارچوب آن برنامه فرهنگى - اقتصادى که در مد نظر ما قرار دارد ، حلقه هاى از اهمیت بیشتری و حلقه هاى از اهمیت کمتری برخوردارند . مهمترین آنها در حال حاضر دانشکده فنى است . این مقدم بر همه است و سر نوشت جریان را تعیین خواهد کرد . البته من خواهان این هم نیستم ، که آن موردی پیش آید که بعد از سخنرانى من در مسکو ، پیش آید ، که گروهى از دانشجويان سوردف (Swerdlow) تصمیم گرفتند دانشگاه کمونیستى را ترك کرده و بدانشگاه صنعتى وارد شوند ، این زیاده روی بود . اما من حیث المجموع باید این را ترك کرد که مهندسين و تکنیسین ها از همه بهتر هستند . در اینجا است که ما بایستى ستاد فرماندهى را بدست گیریم . و بدین خاطر جالبترین کمر ، آن کسى است که با آگاهی کامل به تمام خصوصیات نیک مارکسیستى و ضرورت آنها ، با آگاهی کامل به کمونیسم ، بیک دانشگاه صنعتى وارد شود و بداند ، که در درجه اول در ایسن جیبه آن نبرد هاى در گیر خواهند شد ، که گزارشش را بشما دادم .

بالاخره ما یلیم بیک مسئله دیگر بپردازم ، که اهمیت درجه دوم دارد و در مورد آن من موضع شخصى خود را طرح خواهد کرد و مسئولیت آن نیز بعهده خودم خواهد بود . در حالیکه مطالب عنوان شده در بالا با هیچگونه مخالفتى از جانب رفقای حزبى روبرو نشد ، این آخرین بخش ، که حالا میخواهم در موردش صحبت کنم ، چیزى است که اکثریت رفقای رهبرى با آن موافق نیستند . این همان دعواى معروف است که در رابطه با مسئله کیشر ، پرولترى بوجود آمده است . مسئله بر سر فرهنگ پرولترى است . بر طبق شواهد امر ، در اینجا دو نقطه نظر با هم در جود اند . اولی مدعى است که تحت شرایط روسى ما بایستى در حال حاضر به خلق الله خواندن و نوشتن آموختن و این آلا ن از همه محتر است . قبل از غذا دستهاى را بشوید ، خواندن یا بکیر ، این مهمترین چیزى است که سر نوشت مبارزه را تعیین میکند ، همه چیز هاى دیگر که ولطائات در مورد فرهنگ پرولترى و چیزهاى من در آوردی نظیر آن مهم نیستند .

نقطه نظر دوم از کیش پرولتری حرکت میکند . این مسئله خواندن و نوشتن و غیره نبرد اخته و آنرا باز نکرده ، بلکه توجه عمده خود را معطوف به تنظیم اصول فرهنگ پرولتری تهن و تحقق آنها می نماید . من تصور زهرین را از حل مسئله دارم . چنانچه مسئله مائیل توده ای باشد ، که با آن روبرو هستیم ، چنانچه مسئله تمام توده و زحمتکش روسیه باشد ، چنانچه مسئله را اینطور طرح میگردیم و سؤال را در ارتباط با این توده - که تمام طبقه کارگر باضافه میلیونها دهقانرا در بر میگیرد - بپیمان میکشیدیم ، چنانچه مسئله وظیفه بلافاصله خود را در رابطه با این توده مطرح میساختیم ، در آنصورت خیلی واضح و آشکار ، ضرورت خواندن و نوشتن بآنها بشما به وظیفه اصلی طرح میگردد . اگر ما با در نظر گرفتن بودجه ای که در اختیار داریم ، سؤال کنیم ، که چه مقداری قادریم برای جنبه ' افشا ' گری در اختیار داشته باشیم و چگونه باید این بودجه را تقسیم کنیم ، چقدر میتوانیم برای این ، برای آن ، و برای سومی منظور کنیم ، در آنصورت کاملا طبیعی است که ما باید برای تدریس خواندن و نوشتن ابتدائی ، درصد عظیمی از آنقدراری را تخصیص دهیم ، که برای باصطلاح جنبه فرهنگی در دست داریم . این کاملا درست است . با اینگونه برخورد مسئله هیچگونه مخالفتی نمیتوان کرد . اگر فیالمثل رفقای هستند ، که باین مسئله توجه کافی مبذول نمیدارند ، اشتباه سیاسی بزرگی مرتکب میشوند : زیرا کاملا طبیعی است که برای اجتناب از خطری که در موردش صحبت کردم ، احتیاج به پایه ای داریم ، و ما باید قشر عظیمی از کارگران و دهقانان را بیک سطح فرهنگی نهن ارتقا دهیم ، و بین آنها و کادرفهای جدید ارتباط برقرار نمائیم ، برای آنکه نمیتوان همه را بایسک ضربت بعرض اعلا کشاند ، چه در اینصورت ما باورشکستگی اجتناب ناپذیری مواجه خواهیم بود ، اگر در نزد ماکسان که در آسمانها سیر میکنند ، خواندن و نوشتن ندانند ، در حالیکه دیگران از آموزش اولیه استواری بهره مندند ، در آنصورت انحطاط جبری خواهد بود . حتی ما با این وضع بیسوادیمان قادر بحل وظایف تکنیکی - اقتصادی احیا مجدد اقتصادمان نخواهیم بود ، از هر دیدگاهی که بنگریم ، آنگاه که مسئله سیاست فرهنگیمان در مورد میلیونها زحمتکش مطرح است ، این وظیفه اصلی سیاسی است . اما مسئله باینجا ختم نمیشود . این دو چیز متفاوت است که آیا من در یک اجتماع دهقانی بزرگ سخنرانی کنم یا اینکه فرض کنیم در انستیتوی

استادان سرخ باشم من که نمیتوانم در آنجا چهار ساعت در این مورد حرف بزنم، که آدم باید قبل از غذا دستهایش را بشوید، و آنگاه کلاهم را سرم بگذارم و بروم. من باید به مسائل اساسی جواب بدهم، باید بگویم، که راه حل يك سلسله از مشکلاتی که با آن برخورد میکنند کدام است. باید برای آنها دورنمای علوم طبقاتی را ترسیم کنیم و غیره. در اینجا نمیشود طفره رفت، از اینروی میگویم، که ما برای این مسائل هم باید مبلغ معینی صرف کنیم. چه مقدار از بودجه و نیرو و امکانات ما باید صرف اینکار شود؟ اجازه بفرمائید مقایسه ای بکنم، شما میدانید، هنگامیکه ما شروع بسه اداره امور اقتصادیمان کردیم، سیاست ما بصورت معکوس پیش میرفت، يك روز وزنه را روی این و يك روز روی آن دیگری قرار میدادیم. برنامه اقتصادیمان را در نظر بگیریم. آن يك زنجیر است که از حلقه های مختلف تشکیل شده. اگر ما بمعنای اخص کلمه همه نیرویمان را روی يك حلقه متمرکز کنیم، در آنصورت حلقه های دیگر از هم میگلند، در نتیجه اداره عاقلانه امور - چیزی که ما امروز بدان دست یافتیم - اینست که ما در هنگام تقسیم نیروها و امکاناتمان، هنگامیکه روی یکی از جنبه هایمان، روی یکی از حلقه زنجیرها، تاکید بیشتری نمانیم. و اگر این خواست را داشتیم که در اینجا بیشتر از جای دیگر نیرو بگذاریم، ولی در عین حال حلقه های کوچکتر دیگر را هم فراموش نکنیم، چراکه اغلب خیلی چیزهای بزرگ باین کوچکها وابسته هستند. فقدان يك پیچ میتواند اکثراً ماشینی را از کار بیاندازد، اگر چه يك پیچ چنانچه از نظر کمی در نظر بگیریم، قسمت کم اهمیتی از کل مکانیسم ماشین میباشد. در اینجا هم مسئله عیناً همینطور است. اکنون ما باید انسانهای نهنی خلق کنیم. اما متأسفانه جامعه انسانی طوری آرایش یافته که نمیتوان بیکباره همه را به پرفسور و مهندس تبدیل کرد. آدم باید راه مکنی را در پیش گیرد. ابتدا کاررهای پروراند و سپس سایرین را در آنها ادغام سازد و غیره، ابتدا اراک حزبمان و مبرا کردن آن، سپس دیگران و روی آنها بقیه و بدینسان تدریجاً بر روی همه توده کار کند. از این جریان نمیتوان گذشت، نمیشود همه را با يك ضربه بپروفسورها ی سرخ بدل کرد، نمیتوان هر ایوانفاد لیخوات هی را به يك مهندس سرخ بدل ساخت، این کار را نمیشود کرد، این يك وظیفه پندار گرایانه است. باید يك کار اضری ایجاد کرد و آنرا تحت فرماندهی ژنرالها باید طولی یک مارکسیستی و عمل کمونیستی قرار داد و متعاقب آن يك کار گروهبانی

هك كار بينابینی و غیره . تا اینکه روی تمام توده کار شده باشد . چنانچه حالا ما بهمه خواندن و نوشتن بیاموزیم ولی پروفیسورهای خود مانرا در زمینه علوم اجتماعی تربیت نکنیم ، از علوم تجربی حرفی هم نمیزنم ، در آنصورت بجای ما افراد دیگری که با ما بیگانه هستند ، تدریس خواهند کرد . و آنها بچه کسی درس خواهند داد ، به ردیف های میانی ، یعنی درست بهمان توده ای که بر روش کار نشده . ما از این طریق جریان را خراب خواهیم کرد ، عدم موفقیت از جانب دیگر نصیبمان خواهد شد . کار فرهنگی باید در يك جنبه وسیع آغاز گردد ، توجه اصلی باید منوجه ریشه کن کردن بیسوادی گردد ، اما کارهای کار آزموده نیز نبایستی فراموش شوند . به تعلیم و تربیت آنان نیز باید توجه گردد ، آنان باید به کیفیت عالیتری ارتقاء یابند . تا از این طریق دانش آنان توسط این زنجیر بساغر اقتضای انتقال یابد ، تا بدینوسیله همه ماشین بکار افتد ، به مسئله بدینسان باید پرداخت راه حل صحیح در آنست که ما ، هنگامیکه از سیاست مان در بین توده های میلیونی صحبت میکنیم ، بر ریشه کن کردن بیسوادی تکیه کنیم . اما این بدین معنی نیست ، که ما در هسته های تنگتر دیگرمان ، که در آنها نیروهای کادر و نیروهای کار آزموده مان پیروز شده ایم ، یابند ، مسائل دیگر را نباید مطرح سازیم . ما باید این مسائل را حل کنیم و این زمینه را فراموش نکنیم .

من بآخر سخنرانیم نزدیک میشوم . ما یلم چند کلمه دیگر هم در خانه بگویم ، تا در روابط معینی نتیجه گیری کرده باشم ، این چند کلمه بقرار زیر است . رفقا زمانیکه ما انقلابان را آغاز کردیم ، خیلی چیزها را نمیدانستیم ، ما انقلابان را شروع کردیم ، بدون آنکه کوچکترین تصویری از اشکلات عظیمی که انقلاب بدنبال خواهد آورد ، داشته باشیم . این را باید کاملا دقیق ، واضح و آشکارا گفت . اما حالا اگر لشکری از مخالفین ما هجوم آورده میگویند : شما ها اشتباه کردید ، اوضاع چیز دیگری بنحیر از آنچه شما فکر میکردید ، شد ، زبانهای بسیار وارد گشته ، خون بسیار ریخته شده و ناکامیای فراوان رخ داده اند ، و از اینروی شما ورشکسته شده اید ، در آنصورت ما بآنها خواهیم گفت : شما دیگر ساکت باشید وضع شما خیلی بدتر از اینهاست ، ما هنوز دورنمایی داریم ، ما هنوز راه حلی داریم ، ما اراده و خواست خود را هنوز داریم ، ما راهی در مقابلمان می بینیم ، ولی شما ، هیچ چیز ندارید ،

شما شیون و زاری میکنید و منته به ناف خودتان گذاشته اید، بدرگاه خدای عزیز
متوسل میشوید، شما بآدمهای کاملاً غیر قابل استفاده، بیینوا، پیران فرتوت، و مرد-
ان مفتگی تبدیل شده اید، ما باید بگوئیم: که اکنون ما رنج خود را برده ایم،
ما می بینیم که چطور انجام این چیزها دشوار است، ما بهتر از شما می بینیم که چه
خطراتی بر سر راهمان قرار گرفته است، لعنت بر شیطان، ما خدایان کهن را در
هم کوبیدیم، دروازه های دانش را گشودیم، آدمهای نوینی میسازیم، البته بغیر
از آن طرقي که قدیم ها میساختند، این را نباید فراموش کرد.

ما میگویند که انقلاب روسیه هیچ چیز باارمغان نیاورده، که فکر عظیمی در نزد
ما حاکم است، کاملاً درست، اما ما هم اکنون احساس میکنیم، که چگونه، عصاره-
زمین در رگهای ما جریان مییابد و در دفاع ما بحرکت در میآید که بشیوه دیگری
شروع بکار میکند، ما باین آگاهیم و آنرا حس میکنیم، ما اینرا میدانیم که هنوز خود را
باندازه کافی بفراز نکشیده ایم، اما اینرا هم میدانیم، که ما خلق روسی مان را، این
زن دهاتی پیشاوپین را، که قبلاً از آنچه در خارج از محدوده اتفای میافتاد،
هیچ اطلاعی نداشت، آنچنان بحرکت در آوردیم و درگونش ساختیم که حالانتها
میداند روز الو کزبورگ و مک لین چه کما نیند، بلکه چیزها را میدانند که هیچ
خرده بورژوازی فرانسوی از آن اطلاع ندارد، دهقانان روسی را در نظر بگیرید
که در مورد آنچه خارج از دهقان سرایشان رخ میداد، هیچ اطلاعی نداشتند،
آنها اکنون خود را چنان درگون ساخته اند، که نه فقط در مورد سرایشان، نه
شان، کلیسایشان و حتی نه فقط راجع به مسکو، بلکه حتی در مورد لندن و پاریس
هم فکر میکنند، مثلاً اشغال منطقه روهر را در نظر بگیرید، ما در طی گذشته نزدیک
در کمیته اجرائی بین الملل کمونیستی مقادیر معتدایی ناه از دهات دریافست
کردیم، که نشان میدادند، که خلق در مورد حوادثی عکس العمل نشان میدهند،
که خدا میداند در چه فاصله دوری از اینجا رخ میدهند، این بدین معناست
که درگون عظیمی در مغزها صورت گرفته است، که فقط يك آدم مطلقاً يك بمسودی
، يك دهبوانه میتواند ارزش آنها دست کم بگیرد، ما بخوبی میدانیم که در حال حاضر
معدك كادریهای متوسط تربیت میکنیم، که شاید اشتباه میکنند، اما با همه این
حرفها به پیش میروند، چندی قبل سفیر آلمان در کنگره شوراهای در مسکو میگفت

که حاضرین آن جلسه تمیز تر از کسانی هستند که در شورای امپراطوری آلمان می-
 نشینند. و خود ما در همین کنگره های بینیم، که چگونه کارهای نوینی از پیش
 کارگران رشد میکنند، کارهایی که بمسائل اساسی ترین وجه ممکن میپردازند.
 ما رفقای بسیاری داریم، که من در نزد آنها در مورد زمینه ای که پیش از همه بدان
 تسلط دارم، در مورد اقتصاد تئوریک، میتوانم بیاموزم، در حالیکه آنها او همان
 کارگران برخاسته اند. نظیر همین رشد همه جا، در زمینه های نظری و عملی
 صورت میگیرد.

ما می بینیم، که اکنون توده های ما خودشانرا در گروین ساخته اند و علیرغم فقر
 به پیش میازند، پس از آنکه قدرت دولتی امکان ورود بدانها را فراهم کرده
 ممکن ساخته، همه چیز برایشان جالب توجه است و میل به فراگیری نشان میدهند.
 هرگاه این کارها به مسئولیتشان واقف گردند. و من امیدوارم، که آنها اینرا درک
 کنند. در آنصورت ما خواهیم گفت: با این خلق نوین که از انقلاب برخاسته است،
 با این نسل جوانی که از انقلاب بر می خیزد جانشین خلق قدیمی است، ما پیروز
 خواهیم شد، تمامی موانع را از سر راهمان بر خواهیم داشت و همه این آیه های
 خوان ها خواهیم گفت، شما چه آردک های بدبختی بودید، که مزاحم ما میشدید
 و مانع از کارمان میگشتید، ما ولی پرچم را بدست گرفتیم و کارمان را بانجام رساندیم.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com